

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای أَبُو حَمَزَةَ الثَّمَالِيَّ (3)

دوشنبه 03-09-1433؛ 02-05-1391؛ 23-07-2012

I. شرح دعای أَبُو حَمَزَةَ الثَّمَالِيَّ

1. لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَ اجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَ لَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ: نه آن که نیکی کرد

بی‌نیاز شد از تو، و نه آن که زشتی کرد و گستاخی نمود بر تو و خشنود نگرداند تو را بیرون رفت از [حیطه] قدرت تو. شرح و بسط نیازمندی به خدای تعالی در هر خیری و نجاتی. با هیچ عمل نیکی، عبد بی‌نیاز نمی‌شود از خدای تعالی زیرا اعمال همگی ناپایدار هستند و گذرا، و افاضه دم به دم فیض و جود از لطف خداست. پس، از خدای تعالی هیچ استقلال و استغناء امکان نداشته باشد. کسی هم که جسارت و گستاخی ورزید و خدا را خشنود نکر از حیطه قدرت خدای تعالی خارج نشد هر چند او حلیم است و شتابی در عقوبت نمی‌کند. در این اشارتی است به حلیم و ذوالقوة المتین بودن خدای تعالی.

2. يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ: ای پروردگرم، ای پروردگرم، ای پروردگرم، ... (گفته شود تا نفس قطع شود). "رب" به چند معنی

بکار می‌رود. اگر به معنای متعالی، ثابت، و سید، باشد از اسماء ذاتی حق تعالی باشد. اگر به معنی، مالک، صاحب، غالب، و قاهر باشد، از اسماء صفاتی باشد. و اگر به معنی مربی، منعم، و متمم باشد، از اسماء افعالی باشد. شاید یکی از اسرار تکرار آن در اینجا لحاظ کردن همه این معنایی بوده باشد.

هم چنین در مورد سرّ تکرار کلمه "رب" با یک نفس تا آن نفس قطع شود و شخص احتیاج با تجدید نفس داشته باشد، گفته شده است که انقطاع نفس حدّ برانگیخته شدن رحمت خاصّ خدای تعالی بر عبدش است.

پس از درخواست ادب نیکو، بدون عقوبت و مکر، و بیان جملاتی توحیدی که حمد و شکر محسوب می‌شوند، اقرار به آن که همه عباد در همه احوال نیازمند به عنایت خدای تعالی هستند و در حیطه قدرت او، و جاری است بر آنها احکام او جلّ و علاء، او را ربّ خود خواند و این اسم را تکرار فرمود با یک نفس تا انقطاع نفس، که نهایت تواضع و فروتنی عبد است در برابر پروردگار محبوب خود، و درخواست عنایت اوست بر خود.

3. بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرَ مَا أَنْتَ: با تو شناختم تو را، و تو خود دلالت نمودی مرا بر

خودت، و خواندی مرا سوی خودت، و اگر تو نمی‌بودی، نمی‌دانستم تو چیستی.

اشارتی است به شهود بدون واسطه خدای تعالی، و شبیه کلام پدر شهیدش، حسین بن علی علیهما السلام است در دعای عرفه خود آنجا که می‌فرماید، "أَيُّكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتَى بَعْدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَرُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا." (آیا برای غیر تو چیزی از ظهور هست که برای تو نباشد تا او ظاهر سازنده تو باشد؟! کی غایب شدی تا نیازمند شوی به دلیلی که دلالت کند بر تو. و کی دور بودی تا آثار باشند که اصل سازنده به تو. کور است چشمی که تو را رقیبی بر خود نمی‌بیند، و در زیان است تجارت عبدی که از محبت خویش برایش بهره‌ای قرار نداده‌ای.)

تفصیل و توضیح بیشتر این فقره را در شرح دعای عرفه حضرت سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام آورده‌ایم، و در اینجا بیانی را از استاد عارف، آیه الله جوادی املی مد ظله در شرح این فقره از این دعاء شریف می‌آوریم:

در نوبت قبل اشاره شد که برخی از جمله‌های این دعای نورانی ابوحمزه در حدّ کلید درهای دیگر است. یکی از آن جمله‌های کلیدی همین است که "بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ"، این "بِكَ عَرَفْتُكَ" را همه داعیان عرض می‌کنند: خدایا! به وسیله تو ما تو را شناختیم.

آنها که از آیات آفاقی مدد می‌گیرند، چون آیات آفاقی مخلوق خداست، دلالت انسان متفکر به آیات آفاقی مخلوق خداست، لذا به خدا عرض می‌کنند: ما به وسیله تو، تو را شناختیم. آنها که از آیات انفسی طرفی می‌بندند نشانه‌های روح و آیاتی که در جان انسان موجود است، مخلوق خداست، دلالت انسان به استفاده از آیات انفسی مخلوق خداست و آنها هم از راه عنایت‌های الهی به خدا رسیده‌اند. آنها که جامع بین آیات آفاقی و آیات انفسی‌اند به شرح ایضاً. آنها هم می‌گویند، "بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ"، آنها که از این سه گروه بالاترند، آنها کسانی نیستند که به خصوص آیات آفاقی بسنده کنند، یا به خصوص آیات انفسی بسنده کنند، یا به جمع آیتین بسنده کنند، بلکه می‌خواهند خدا را با خود خدا بشناسند. آنها هم می‌گویند، "بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ". این، "أَوَّلُ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ" (51:53 فصلت) [آیا کفایت نمی‌شود به پروردگارت که بر چیزی شهید است]، یعنی خداوند برای این که روشن بشود، برای این که دیگران به خوبی درک بکنند خداوند حقّ است، خود را به آنها نشان می‌دهد. آنها با مشاهده خداوند، خداوند را می‌شناسند. نیازی به آیات آفاقی و انفسی نیست. در اینجا راه و هدف یکی است. مسلك و مسلكو (لیه یکی است. و چون سالک از خود خبری ندارد و خود را نمی‌بیند، خود را نمی‌بیند، سلوک خود را نمی‌بیند، فقط هدف را می‌بیند، در حقیقت مسلك و هدف یکی خواهد بود. در بعضی از روایاتی که ذیل این بخش از آیات سوره مبارکه یوسف آمده است که "أَنْتَ يُوسُفُ"، آنجا وجود مبارک امام صادق طبق نقل صاحب تحف العقول این بیان نورانی را در شناخت خدا ذکر کرد که معرفت شاهد قبل از معرفت وصف اوست. یعنی ما شاهد را

اول می‌شناسیم ، بعد صفات او را می‌شناسیم . ولی اگر موجودی غائب بود، اول وصفش را می‌شناسیم ، بعد ذاتش را می‌شناسیم . خلاصه آن حدیث این است که: شناخت ذات شاهد قبل از وصف اوست .

شناخت ذات غائب بعد از وصف اوست. بعد استنشاء می‌کند که برادران یوسف اول او را دیدند، بعد به یوسف بودن او پی بردند "أَنْتَ يُوسُفُ"، نگفتند: یوسف توئی! گفتند: تو یوسفی؟! وجود مبارک امام صادق هم می‌فرماید به این که خدا مشهود همه ماست، ما اول او را می‌شناسیم، بعد اوصاف او را می‌شناسیم . بعد آیات آفاقی و انفسی او را می‌شناسیم . چون این چنین است، این گروه چهارم که برترین گروه معرفتی‌اند، خدا را با خود خدا می‌شناسند. (پایان نقل)

هم چنین در اینجا اشارتی باید به سیاق کلام سید الساجدین علیه السلام. آغاز کلام با شهود حق تعالی توسط حق تعالی شاید اشارتی باشد به مقام محبوبان، که برای آنها خلق حجاب حق نیست، چه استدلال بر چیزی با چیزی دیگر نشانه غیبت از اوست. پس، آنان حق تعالی را با خود او می‌شناسند، و او آنها را دلالت می‌فرماید بر خودش، به این نحو که پیوسته می‌برد آنها را از اسمی به اسمی دیگر، و از تجلی به تجلی دیگر، و دعوت می‌کند آنها را به بقاء با حق در این تجلیات، و دعوت او عین تائید و تسدید اوست آنها را، با تمکین بخشیدنشان در حال تلویحاتی که از آن تجلیات پی در پی تعریفی روی می‌نماید، و اگر این دعوت الهی نبود بقاء با حق میسر نمی‌شد، و احدی را استطاعت آن نمی‌بود. قول او علیه السلام ، "وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ"، شکر این عنایت است که او را در جلوه‌های کمال خود محبوب نگذاشته است، و با تائید و تسدید خود، او را تمکین بخشیده است بر این تعریفات.

4. **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَإِنِ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي:** ستایش برای خداست، که می‌خوانم او را و اجابت می‌فرماید مرا هر چند آهسته می‌باشم هنگامی که می‌خواند مرا. پس از آن که درخواست خود را با پروردگار خود در میان گذاشت، و یاد آور شد حق سبحانه و تعالی او را به سوی خود دعوت کرده است، مقایسه‌ای می‌کند بین کرم و جود پروردگار و عبودیت عباد. در دعای سوم صحیفه سجاده نیز چنین عرض می‌کند به پیشگاه ربوبی، "سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ" (پاکا که تویی، ما نپرستیدیم تو را چنانچه شایسته پرستش تو بود!) توجه شود به آنچه در مورد "سحر" گفتیم، مبنی بر به هم آمیختگی نور و ظلمت، و ضرورت استغفار در آن حال، و ادب استغفار سحر روی گرداندن از ظلمت است سوی نور، و از خلق سوی حق، اعتراف به عجز و افتقار و نقص خلق، و شهادت بر عزت و غناء و کمال حق. پس، در این فقرات رعایت این ادب فرمود، و یاد آور گردید که همه نعمتها و جودهای خدای تعالی ابتدایی است بر خلق، حتی آنان که به نظر اکتسابی می‌رسند، امتنانی هستند، چه توفیق کسب نیز منتهی است ابتدایی از حق.

در مقایسه نخست، حمد و ستایش خدای تعالی را بجای آورد که دعای او را اجابت می‌فرماید گرچه او در پاسخ دعوت خدای تعالی کاهلی و سستی کرده است و به گندی دعوت حق تعالی را پاسخ داده است.

5. **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِنِ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَفْرِضُنِي:** و ستایش برای خداست، که از او درخواست می‌کنم، و می‌بخشد مرا هر چند بخیل هستم هنگامی که قرض می‌خواهد از من. در این فقره بخشش خدای تعالی و بخل خویش را در برابر یک دیگر قرار داد، و یادآور شد که چه گونه عبد فرمان خدای تعالی را به قرض حسنه دادن و انفاق کردن را نادیده می‌گیرد از روی بخل ولی او آنچه عبدش سؤال و درخواست کرده است را به او می‌بخشد، و اشاره فرمود که جای حمد و شکر است، که خدای تعالی با او مقابله با مثل نمی‌کند.

شاید از این دو جمله بتوان استنباط کرد که دعاء عامتر است از سؤال. علامه مصطفوی در کتاب "التحقیق" می‌فرماید که سؤال طلب امری است از شخصی، خواه مطلوب خبری باشد، یا مالی، یا علمی یا عطایی یا چیزی دیگر، و به خلاف مطلق طلب، که امری است قائم به نفس و نیازی به ابراز و اظهار آن نیست، سؤال ظاهر و ابراز می‌شود.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی مد ظله در ذیل این فقرات دعاء چنین می‌فرماید: این دعای ابوحمزه ثمالی را باید با سائر ادعیه امام سجاد شرح کرد. وجود مبارک امام سجاد در صحیفه سجاده دارد که: خدایا! سه چیز مانع دعا کردن من است و يك چیز من را به دعا کردن تشویق می‌کند.

اما آن سه چیزی که حاجب است، نمی‌گذارد من دعا بکنم؛ یکی این که شما مرا امر کردی به واجبات و مستحبات، امر کردی و من در اطاعت امر گندی کردم و انجام ندادم. دوم این که مرا از بعضی از امور نهی کردی و من متأسفانه مرتکب منهی عنه تو شدم. سوم این که نعمت‌های فراوانی به من دادی، من به جای شکر نعمت، کُفران نعمت کردم و حق شناسی نکردم . این سه امر حاجب و مانع نیایش و دعای من است که من به خودم اجازه نیایش نمی‌دهم و آنها جلوی نیایش من را هم می‌گیرد.

اما يك چیز است که من را وادار به نیایش می‌کند و دعای من را هم مستجاب می‌کند و آن تفضل و بزرگواری و احسان ابتدائی توست. خدایا! تو در برابر کار پاداش نمی‌دهی! تمام لطف‌های تو احسان است و تمام منت‌های تو ابتدا . مِنْتُكَ اِبْتِدَاءً، مسبوق به استحقاق نیست . چون روی لطف رفتار می‌کنی، بنابراین من هم به خودم اجازه نیایش و دعا می‌دهم.

6. **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَادِيهِ كَلِمًا سَنَتْ لِحَاجَتِي وَ أَحْلُو بِهِ حَيْثُ سَنَتْ لِسِرِّي بَعِيرٌ شَفِيعٌ فَيُقْضَى لِي حَاجَتِي:** و ستایش برای خداست، که ندا می‌کنم او را، هرگاه خواهم، برای حاجتم، خلوت می‌کنم با او، هرگاه خواهم، برای رازم بدون شفیعی، و روا

می‌دارد حاجتم را. آن گاه، خاطر نشان نمود که نه تنها اصل اجابت دعاء، و إعطاء سؤال جای حمد و شکر دارد، بلکه نحوه آن نیز جای حمد و شکر دارد، زیرا او را محتاج هیچ یک از عبادش در عرض دعاء و سوال نگرداند، و حاجب و دربانی بین خود و او علیه السّلام قرار نداد.

از این کلام نفی شفاعت و توسل برداشت نمی‌شود، زیرا اولاً، بین اولیاء خاتم و الله تعالی واسطه‌ای نیست، بلکه آنها خود واسطه فیض هستند از غیب ذات بر ماسوی الله، و ثانیاً، چون مظهر تامّ حقّ تعالی هستند، شفیع قرار دادن آنها نیز شفاعت غیر خدا نیست، بلکه شفاعت قرار دادن خود اوست نزد او، و این سخن در مورد همه شفیعان صحیح است لیکن درک آن مستلزم معرفت و شهود حقّ تعالی است در همه مظاهر. در هر صورت، امام علیه السّلام که صاحب چنین شهودی است، بین خود و خدا واسطه‌ای نمی‌بیند، و این است حقیقت عدم احتیاج واسطه.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی مد ظله در ذیل این فقرات دعاء چنین می‌فرماید:
بعد عرض می‌کند: خدای را شکر می‌کنم که هر وقت من خواستم با او تنها باشم و کسی مرا همراهی نکند، خدا مرا راه می‌دهد. گاهی انسان می‌خواهد شفیع بیاورد، ولی شفیع ندارد و خداوند هم آخر من یشفع است و آخر من یشفع أرحم الرّاحمین.

شفیع جناح طائر است. جناح سائل است که با وسیله شفیع انسان توان پرواز دارد. ولی گاهی انسان بی پر است. شفیعی ندارد. قدرت استشفاء ندارد و اگر هم استشفاء کرد کسی از او شفاعتی را به عمل نمی‌آورد.

7. **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي:** و ستایش برای خداست، که نمی‌خوانم غیر او را، و اگر می‌خواندم غیر او را، اجابت نمی‌کرد دعایم را. نیز ادبی دیگر است، نشان می‌دهد که در این دعا و سؤال او را کمترین منتی برای خدای تعالی نیست، بلکه او را چاره‌ای جز آن نبوده است، و او نیک آگاه است که در دار هستی احدی غیر او تعالی نیست تا از غیر او بخواهد. اگرچه ممکن است از ظاهر کلام چنان فهمید که غیری هست ولی اجابت دعاء نمی‌کند، معنای لطیف‌تر همان است، که غیر را توهمی باطل بدانیم فاقد هر کمالی حقیقی.

8. **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي:** و ستایش برای خداست، که امید ندارم به غیر او، و اگر امید می‌داشتم به غیر او، حتماً، خلاف امیدم می‌شد. شبیه فقره پیشین است، که هر نوع امیدی به غیر حقّ تعالی محکوم است به نا امید. اگر گفته شود چنانچه درخواست از خدای تعالی و اقبال سوی او از روی ناچاری و اضطراب است، چه گونه این کمالی باشد برای شخص؟ جواب آن است که معرفت این امر و اقرار و اعتراف به آن است که کمال و شرف است، نه صرف درخواست بدون معرفت، و هم چنین حمد و سپاس چنین حالتی است که کمال و زینت عبد است، چه در معنای حمد محبت نیز نهفته است.

9. **اشاراتی در ادب:** ابن عطاء سکندری در "الحکم العطانیة"، که به نظر برگرفته از کلام معصومین علیهم السّلام است، چنین آورده است:

شأن وجود طلب نیست، بلکه شأن آن است که حُسن ادب روزی داده شوی.
طلبکار پروردگارت مباش به سبب تأخّر مَطْلَبت، بلکه طلبکار نفست باش به خاطر تأخّر ادبیت.
چون عارفان بسط داده شوند، بیمناکتر باشند از هنگامی که قبض داده شوند، چه توقّف نکنند بر خود ادب در حال بسط مگر اندکی.

نفس از بسط حظّ خود را با شادمانی می‌گیرد، ولی برای نفس در قبض حظّی نیست.
چه بسا إعطاء کند تو را و منع کرده باشد تو را، و چه بسا منع کند تو را و إعطاء کرده باشد تو را.
چون بابی از فهم در منع برایت بگشاید، منع عین عطاء شود.